

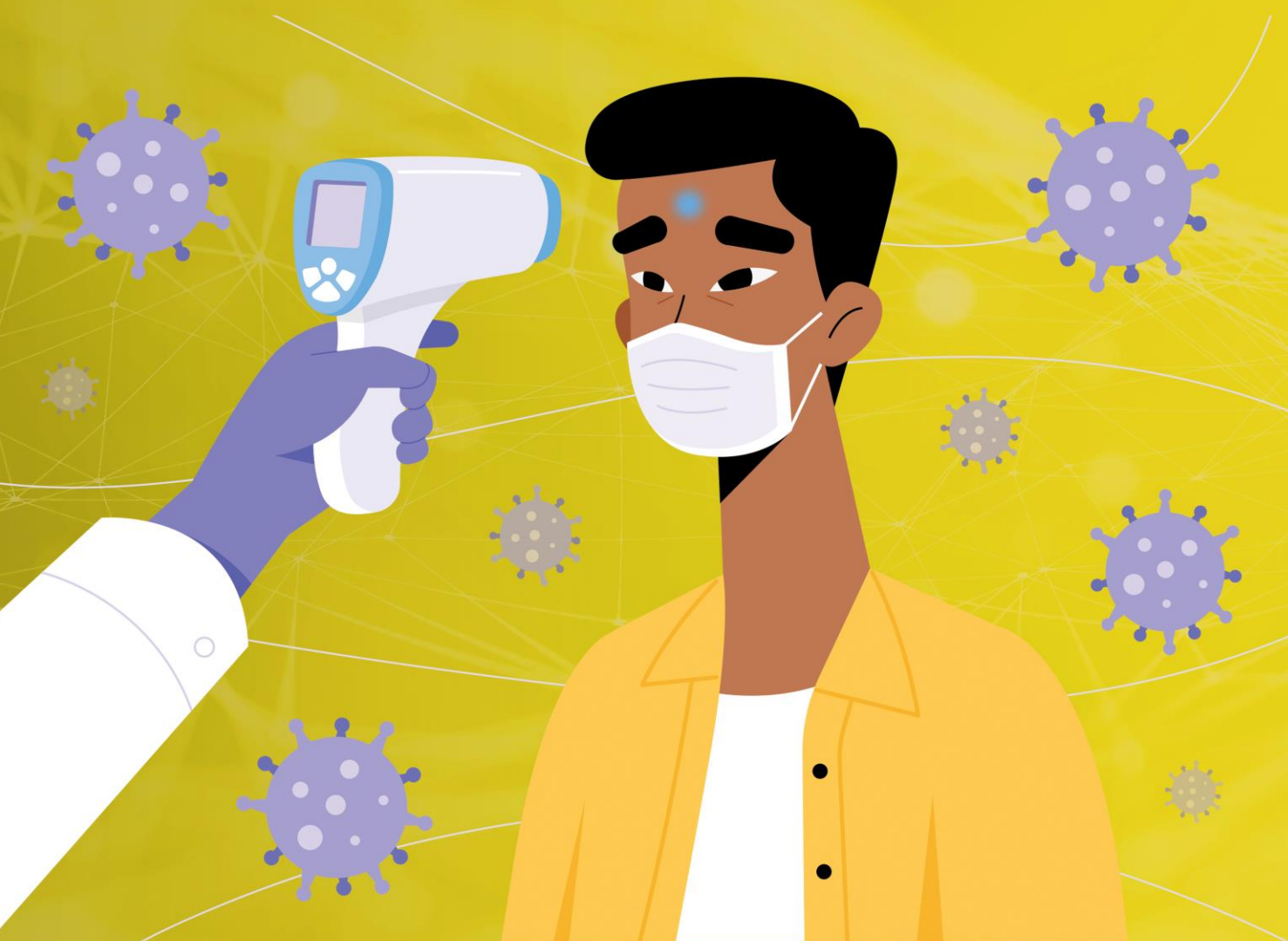


جمهوری اسلامی ایران
شورای عالی فضای مجازی
مرکز ملی فضای مجازی

فضای
مجازی

گزارش سریع ۲۶

کنترل و تنبیه؟ بله لطفا!





مرکز ملی فضای مجازی
پژوهشگاه فضای مجازی

کنترل و تنبیه؟ بله، لطفاً!

گزارش شماره ۲۶

اردیبهشت ماه ۱۳۹۹

تهیه شده در: پژوهشگاه فضای مجازی - گروه مطالعات بنیادین
مترجم: دکتر مهدی امیریان (دکترای فلسفه ذهن از پژوهشکده علوم شناختی)
ناظر علمی: دکتر حسین مطلبی کربکندی

نشانی: تهران، میدان آرژانتین، خیابان بیهقی، نبش خیابان ۱۶ غربی، پلاک ۲۰، کدپستی ۱۵۱۵۶۷۴۳۱۱

<http://CSRI.MAJAZI.IR>

شماره تماس: ۸۶۱۲۱۰۶۱

حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به مرکز ملی فضای مجازی است و استفاده از مطالب آن صرفاً با ذکر مأخذ بلامانع است.

گزارش سریع که با عنوان Rapid Report شناخته می‌شود، نوعی گزارش کوتاه است که صرفاً برای اطلاع کلی از موضوع یا پدیده‌ای خاص در بازه زمانی محدود تهیه می‌شود. هدف عمده چنین گزارش‌هایی ایجاد تصویری اجمالی برای آشنایی ابتدایی سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان در موضوعات مورد علاقه آنان است.

سخن تحت

فضای مجازی با شتاب شگرف و روبه‌ترایدی که در حال بطن و گسترش است تمام ساحات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زندگی بشر را در نور دیده و هر روز بخش بزرگی از زندگی واقعی را در خود فرو برده و حیات متفاوت و جدیدی به آن می‌دهد. لذا به نظرمی رسد دو نگاه کلان به فضای مجازی وجود دارد: نگاه اول که بالانحص در ابتدای رشد و تکوین فضای مجازی مسلط شده بود، آن را همچون ابزاری کنار سایر ابزارهای بشری تصویر می‌کرد که تنها طریقت داشت. اما نگاه دوم، در نتیجه رشد تحولات خیره‌کننده فضای مجازی و سایه‌گسری آن در حوزه‌ها و شئون بشر در یک دهم اخیر آن را چون سکویی می‌داند که بسیار فراتر از شأن ابزاری حیات انسان‌ها را سامان جدیدی داده و ادعای تمدن‌نویسی را دارد. رویکردی که از قضا از چشمان بصیر رهبران انقلاب نیز دور نمانده و انتظاری تمدنی از فضای مجازی در ایران را مطالبه داشته‌اند.

در همین راستا گزارش‌های عصر فضای مجازی تلاش می‌کنند تا فهم سازمان‌ها و دستگاه‌های مرتبط با حوزه‌ی فضای مجازی را ارتقاء بخشیده و آن‌ها را برای مواجهه فعال و خردمندانه با تحولات این عرصه مهیا سازد.

سید ابوالحسن فیروزآبادی

دبیر شورای عالی و رئیس مرکز ملی فضای مجازی

معرفی

اسلاوی ژیتک نویسنده چپ‌گرای آمریکایی-اسلونیایی در این نوشتار با نقد رویکردهای رایج و رادیکال راست‌گرا و چپ‌گرا به بحران کرونا بر آن است که این بحران بخشی از بحران‌های دامنه‌داری است که جوامع کنونی با آن روبرو هستند. بنابراین راه پیش‌روی جوامع و دولت‌ها نه یک راه موقت بل یک تغییر نگاه مستمر است. از منظر وی چپ‌گرایان افراطی این بحران‌ها را صرفاً برساختی اجتماعی می‌دانند و راست‌گرایان افراطی نیز این بحران‌ها را توطئه بیگانگان قلمداد می‌کنند و در نتیجه هر دو دسته نمی‌توانند واقعیت بحران را درک کنند. راه‌حل مدنظر وی بازگشت به نوعی کمونیسم است، نه کمونیسمی از جنس شوروی بل کمونیسمی که ناظر به مداخله گسترده یک دولت مقتدر جنگی است چراکه تنها چنین قدرتی می‌تواند جوامع را در مقابله با بحران‌ها یاری کند (چیزی همچون مدل چین). از این‌رو، وی در عنوان نوشته کنایه‌ای می‌زند به رویکرد نقادانه فوکو به کنترل در کتاب «مراقبت و تنبیه». منتها کمونیسم مدنظر وی درعین حال به راهکارهای دموکراتی مجال طرح می‌دهد که دست فریکاری‌های دولت را رو می‌کند و در اینجا مدل چینی را نقد می‌کند. کمونیسم در نگاه وی بسیج همه قدرت‌های دولتی و غیردولتی برای مقابله با بحران است که درعین حال در سطح جهانی مستلزم همبستگی بیشتر کشورهای جهان برای مقابله با بحران است. کمونیسم به‌صورت خلاصه تقدم عمل جمعی است. از نظر وی رویکردهای چپ‌گرایی که مداخلات دولتی را نقد می‌کنند و بر حفظ حداکثری حریم خصوصی و فردیت تأکید می‌کنند، درواقع، کمک می‌کنند دولت‌ها از مسئولیتشان شانه خالی کنند؛ این باب میل ثروتمندان و سرمایه‌دارانی است که می‌توانند تا هر زمانی در قرنطینه‌های لوکس خود زندگی کنند و خود را از گزند بحران در امان بدارند. به بیان دیگر، هزینه این بی‌مسئولیتی دولت‌ها فقط بر دوش مردم عادی و طبقات پایین‌تر اجتماعی است.

در پایان تأکید می‌گردد، بدیهی است انتشار این یادداشت توسط پژوهشگاه فضای مجازی به هیچ‌عنوان به منزله تأیید نگاه نگارنده آن نیست بلکه از جهت آشنایی با نگاه‌های مختلفی که در چنین چالش همگانی قابل بررسی است، مورد بازنشر قرار گرفته است.

متن یادداشت

بسیاری از مفسران لیبرال و چپ‌گرا می‌پرسند، چگونه اپیدمی ویروس کرونا در حال مشروعیت‌بخشی به کنترل و نظارت بر انسانهاست درحالی که این کار در یک جامعه دموکراتیک غربی تاکنون غیرقابل تصور بوده است. آیا قرنطینه کامل ایتالیا رویای تمامیت‌خواهانه‌ای نیست که اکنون تحقق یافته است؟ جای تعجب نیست (دست‌کم اکنون چنین به نظر می‌رسد) که چین بهترین سازوبرگ را برای مقابله با همه‌گیری‌های خانمان‌برانداز فراهم کرده است؛ همان کشوری که مدت‌هاست روش‌های دیجیتالی کنترل اجتماعی را به‌نحو گسترده‌ای به کار گرفته است. آیا این بدان معنی است که حداقل از برخی جهات، چین آینده ماست؟ آیا در حال نزدیک شدن به یک وضعیت فوق‌العاده جهانی هستیم؟ آیا تحلیل‌های جورجیو آگامبن^۱ به واقعیت تازه‌ای دست یافته‌اند؟

جای تعجب نیست که خود آگامبن به این نتیجه رسیده است. او نسبت به اپیدمی کروناویروس به روشی کاملاً متفاوت از اکثر مفسران واکنش نشان داد. وی از «اقدامات اضطراری دیوانه‌وار، غیرعقلانی و کاملاً غیرقابل تضمین برای اپیدمی کروناویروس» ابراز تأسف کرده است چراکه به باور وی این بیماری چیزی نیست جز نسخه دیگری از آنفولانزا. وی می‌پرسد: «چرا رسانه‌ها و مسئولان همه هم و غمشان آن شده که به فضای رعب و وحشت دامن زنند و به دنبال آن با وضع محدودیت‌های شدید در عبور و مرور، تعلیق زندگی عادی و فعالیت‌های شغلی در کل مناطق، حالت فوق‌العاده^۲ ایجاد کنند؟»

آگامبن دلیل اصلی این «واکنش نامتناسب» را «تمایل رو به رشد استفاده از حالت فوق‌العاده به عنوان یک الگوی معمول حکمرانی» می‌داند. اقدامات تحمیلی به دولت اجازه می‌دهد تا آزادی‌های ما را با دستورات اجرائی به شکلی جدی محدود کند: «کاملاً آشکار است که این محدودیت‌ها تناسبی ندارد با تهدیدی که، طبق گزارش NRC (انجمن پناهندگان نروژ)، آنفولانزایی عادی است و تفاوت چندانی با بیماری‌هایی که ما سالانه به آنها دچار می‌شویم ندارد... ممکن است بگوییم چون تروریسم برای توجیه اقداماتش از رمق افتاده، اختراع یک اپیدمی می‌تواند بهانه‌ای ایده‌آل برای گسترش چنین اقداماتی باشد که بدون هرگونه محدودیت است.» دلیل دوم «حالت ترس است که در سال‌های اخیر در اذهان افراد رواج یافته است و به لازمه‌ای واقعی برای ایجاد حالت‌های هراس جمعی بدل شده است؛ اپیدمی بهانه خیلی خوبی برای ایجاد چنین حالتی فراهم می‌کند.» آگامبن جنبه مهمی از عملکرد دولت را در کنترل اپیدمی‌های جاری شرح می‌دهد. اما در این میان سؤالاتی مطرح می‌شود؛ چرا دولت با ابزار قدرت می‌خواهد چنین وحشتی را تقویت کند که سبب بی‌اعتمادی به قدرت دولت می‌شود (مردم می‌گویند آنها ناتوان هستند، به اندازه کافی خدمت نمی‌کنند و...) و نیز بازتولید بی‌دردسر سرمایه را مختل می‌کند؟ آیا واقعاً به نفع سرمایه و قدرت دولت است که به‌منظور تجدید قوای دوباره حکمرانی،

^۱ Giorgio Agamben: فیلسوف و نویسنده معاصر ایتالیایی (متولد ۱۹۴۲) و نگارنده کتاب «وضعیت استثنائی» است. وی در کتابش وضعیت استثنائی را حالتی بیان می‌کند که فرمانروا به نام منفعت همگانی، پا را از قانونمندی فراتر بگذارد و معتقد است این وضعیت در دموکراسی‌های غربی به پارادایم معمول حکومت بدل شده و در حال رشد نیز است. برگردان فارسی اثر وی، در ایران نیز منتشر شده است. (م)

^۲ state of exception

بحرانی اقتصادی در مقیاس جهانی راه اندازد؟ آیا این نشانه‌های واضح و روشن که نه تنها مردم عادی بلکه قدرت دولت هم دچار وحشت شده است و اینکه مردم و دولت کاملاً از ناتوانی از کنترل شرایط آگاه هستند، واقعاً تنها یک ترفند و نيزنگ است؟

واکنش آگامبن، شکلی افراطی از موضع گسترده چپ‌گرایان است که این «وحشت گزاف» برآمده از شیوع ویروس را آمیزه‌ای از اعمال قدرت کنترل اجتماعی و عناصر آشکار نژادپرستی می‌دانند («یا تقصیر طبیعت است یا چین»). با این حال، این تفسیر اجتماعی باعث نمی‌شود واقعی بودن تهدید کنار رود. آیا این واقعیت ما را وامی‌دارد تا به شکل مؤثر، آزادی‌هایمان را محدود کنیم؟ بی‌شک قرنطینه و اقدامات مشابه، آزادی ما را محدود می‌کند و در اینجا آسانزهایی^۱ لازم‌اند تا سوءاستفاده‌های احتمالی از آنها را آشکار سازند. اما تهدید ابتلای ویروسی نیز باعث افزایش چشمگیر اشکال جدید همبستگی محلی و جهانی می‌شود و همچنین لزوم کنترل بر خود قدرت را روشن می‌کند. مردم حق دارند که قدرت دولت را پاسخگو بدانند؛ شما قدرت دارید، اکنون نشان دهید که چه کاری می‌توانید انجام دهید! چالشی که اروپا با آن روبروست آن است که اثبات کند کاری را که چین انجام داده است، می‌توان به شکلی شفاف‌تر و دموکراتیک‌تر انجام داد:

«چین اقداماتی را انجام داده است که احتمالاً اروپای غربی و ایالات متحده، چه بسا به قیمت آسیب به خودشان، نمی‌توانند تحمل کنند. بدون تعارف، اشتباه است که ناآگاهانه همه اشکال سنجش و مدل‌سازی را به «نظارت» و حکمرانی فعال را به «کنترل اجتماعی» تفسیر کنیم. ما به واژگانی متفاوت و ظریف‌تر درباره «مداخله» نیاز داریم.» [۱]

همه چیز به این «واژگان ظریف‌تر» وابسته است. اقدامات لازم برای بیماری همه‌گیر نباید به شکل خودکار به الگوی معمول نظارت و کنترلی تقلیل یابد که اندیشمندانی چون فوکو آن را ترویج دادند. ترس من امروزه نه ناشی از اقدامات چین (و ایتالیا و ...) بلکه بیشتر از آن روست که آنها این اقدامات را به شکلی انجام دهند که برای مهار اپیدمی موفقیت‌آمیز نباشد و درعین حال داده‌های واقعی را دستکاری و پنهان کنند.

هر دو گروه راست بدیل^۲ و چپ دروغین از پذیرش واقعیت کامل این اپیدمی امتناع می‌ورزند و هرکدام با استفاده از تقلیل برساخت‌گرایانه اجتماعی از شدت آن می‌کاهند؛ مثلاً به خاطر معنای اجتماعی‌اش آن را محکوم می‌کنند. ترامپ و طرفداران دو آتش‌اش مدام تکرار می‌کنند که اپیدمی، توطئه‌ای از طرف دموکرات‌ها و چین است تا وی انتخابات آینده را از دست بدهد؛ در حالی که برخی چپ‌ها اقدامات دولت و سازمان‌های بهداشتی را به این دلیل محکوم می‌کنند که تحت تأثیرات و القای بیگانه‌هراسانه است و لذا بر دراز کردن دست دوستی به سوی دیگران و مواردی از این دست اصرار می‌ورزند. چنین موضعی، پارادوکس وضع موجود

^۱ Assanges: بنیانگذار ویکی‌لیکس

^۲ Alt-right؛ جریان راست‌گرایی بدیل، جنبش ملی‌گرایانه سفیدپوستان تندروست که در پی احقاق حقوق سفیدپوستان، وضع سیاست‌های ضد مهاجرتی و عقب‌راندن اقلیت‌هاست. ترامپ یکی از نمایندگان این جنبش است (م).

را نادیده می‌گیرند: شکل همبستگی امروز ما نه از جنس دراز کردن دست دوستی است و نه از جنس انزوا در هنگام نیاز.

چه کسی امروزه می‌تواند دست دراز کرده و آغوش باز کند؟ طبقه مرفه. کتاب «دکامرون»^۱ نوشته «بوکاچیو»^۲ شامل داستان‌هایی است درباره گروهی متشکل از هفت زن و سه مرد جوان که برای در امان ماندن از طاعونی که شهر را درگیر کرده، در ویلای دورافتاده‌ای خارج از شهر فلورانس^۳ پناه گرفته‌اند. اکنون نیز ثروتمندان به چنین مناطق دنجی خواهند رفت و با ذکر داستان‌هایی به سبک دکامرون، خودشان را سرگرم خواهند کرد (تا همین الآن هم افراد فوق‌العاده ثروتمند، گروه گروه با هواپیماهای خصوصی به جزایر کوچک اختصاصی خود در کارائیب رفته‌اند). ما، مردم عادی که باید با ویروس‌ها زندگی کنیم، با عبارت «وحشت نکنید» مدام بمباران می‌شویم... سپس به اطلاعاتی دست پیدا می‌کنیم که تنها سبب وحشت می‌شوند! اوضاع شبیه شرایطی است که از دوران جوانی در یک کشور کمونیستی به یاد می‌آورم. وقتی مقامات دولتی به مردم اطمینان دادند که دلیلی برای هراس وجود ندارد، همه ما این اطمینان را نشانه‌های روشنی دانستیم مبنی بر اینکه آنها خودشان در هراسند.

اما هراس روشنی مناسب برای مقابله با یک تهدید واقعی نیست. وقتی هنگام هراس واکنش نشان می‌دهیم، تهدید را جدی نمی‌گیریم. برعکس، آن را بی اهمیت جلوه می‌دهیم. فقط به این فکر کنید که خرید بیش از حد دستمال توالت چقدر مسخره است. گویی داشتن دستمال توالت به اندازه کافی، در بحبوحه اپیدمی کشنده خیلی مهم است... با این حساب در برابر اپیدمی کورونا ویروس چه واکنشی مناسب است؟ چه چیزی را باید یاد بگیریم و برای مقابله جدی با آن چه باید بکنیم؟

زمانی که گفتم اپیدمی کورونا ویروس ممکن است به تقویت کمونیسم بینجامد، مطابق با انتظار، ادعایم را مسخره کردند. اگرچه به نظر می‌رسد رویکرد سخت دولت چین در برابر بحران کارگر افتاد - دست کم بهتر از آنچه در ایتالیا رخ داد - اما منطق استبدادی کهن کمونیست‌ها در قدرت، محدودیت‌های این رویکرد را نیز به خوبی نشان داد. یکی از این محدودیت‌ها عبارت بود از اینکه ترس انتقال اخبار بد به کسانی که در رأس قدرت قرار داشتند (و به عموم) بر آمار واقعی غلبه کرد. به همین دلیل بود که وقتی افرادی برای نخستین بار، اخبار ویروس جدید را گزارش کردند دستگیر شدند و گزارش‌هایی به دست رسیده است مبنی بر این که اکنون اتفاقی مشابه در جریان است؛

«فشار برای بازگشت چین به فضای کار پس از تعطیلی ناشی از کورونا ویروس، در حال احیای وسوسه‌ای قدیمی است: دستکاری داده‌ها آن‌طور که مقامات می‌پسندند. این پدیده در استان ژجیانگ^۴، قطبی صنعتی در سواحل شرقی، به شکل مصرف برق در حال انجام است. به گفته افراد آشنا با این موضوع، حداقل کارخانه‌های محلی سه شهر را واداشته‌اند تا برق مصرف کنند زیرا این کار خبر از بازگشت مجدد تولید می‌دهد. این باعث

^۱ Decameron

^۲ Boccaccio

^۳ Florence

^۴ Zhejiang

شده است که برخی کسب و کارها، ماشین‌آلات خود را حتی وقتی کارخانه‌هایشان بدون کارگر است، به کار بیندازند.»

همچنین می‌توانیم حدس بزنیم که وقتی صاحب‌منصبان متوجه این دغلكاری شوند چه اتفاقی می‌افتد. مدیران محلی به خرابکاری متهم شده و مجازات سختی خواهند شد و به دنبال آن چرخه فاسد بی‌اعتمادی را بازتولید می‌کنند ... یک جولیان آسانژ چینی در اینجا نیاز است تا این جنبه مخفی را برای عموم برملا سازد که چگونه چین با این اپیدمی مقابله می‌کند. بنابراین اگر این کمونیسمی نیست که مدنظر من است، پس منظور من از کمونیسم چیست؟ برای فهم این نکته، کافی است که اعلامیه‌های عمومی WHO را بخوانیم. در یکی از اعلامیه‌های اخیر آن آمده است:

«رئیس WHO دکتر تدرس آدهانوم قبرسیوس (Tedros Adhanom Ghebreyesus) می‌گوید: اگرچه مقامات بهداشت عمومی در سراسر جهان توانایی مبارزه موفقیت‌آمیز با این ویروس را دارند، اما این سازمان نگران است که در بعضی از کشورها سطح تعهد سیاسی با سطح تهدید مطابقت نداشته باشد. این یک دستورالعمل نیست. اکنون زمان دست کشیدن نیست. اکنون زمان چشم پوشی کردن نیست. اکنون زمان دست برداشتن از تعلیق‌ها نیست. کشورها دهه‌هاست که در حال برنامه ریزی برای سناریوهایی اینچنین هستند. به نظر تدرس: اکنون زمان عمل به برنامه‌هاست. این بیماری همه‌گیر می‌تواند به عقب رانده شود، اما فقط با یک رویکرد جمعی، هماهنگ و جامع که کل دولت را درگیر می‌کند.»

ممکن است اضافه شود که چنین رویکرد جمعی باید فراتر از سازمان تک دولت‌ها باشد: باید هم بسیج عمومی آدمهای خارج از کنترل دولت را شامل شود و هم هماهنگی و همکاری بین المللی قوی و کارآمد را. اگر هزاران نفر به دلیل مشکلات تنفسی در بیمارستان بستری شوند، تعداد بسیار زیادی دستگاه‌های تنفسی نیاز است و برای به دست آوردن آنها، دولت باید مستقیماً به همان روش شرایط جنگی مداخله کند که هنگام نیاز به هزاران اسلحه این کار را انجام می‌دهد. این کار باید مبتنی بر همکاری با سایر دولت‌ها باشد. مثل یک کارزار نظامی، اطلاعات را باید به اشتراک گذاشت و نقشه‌ها کاملاً هماهنگ باشد. منظور من از «کمونیسم» همین است. همانگونه که ویل هاتون^۱ می‌گوید: «اکنون، یقیناً نوعی جهانی‌سازی و بازار آزاد بدون تنظیم‌گری که به بحران و همه‌گیری (پاندمی) گرایش دارد، در حال مرگ است. اما شکل دیگری دارد متولد می‌شود که وابستگی متقابل و تقدم عمل جمعی مبتنی بر شواهد را به رسمیت می‌شناسد. آنچه اکنون غالب است «استقلال هر کشوری از سایر کشورهاست»: «ممنوعیت‌های ملی برای صادرات محصولات کلیدی مانند لوازم پزشکی وجود دارد و کشورها در بحبوحه کمبودهای محلی و وضعیت آشفته، بر اساس تحلیل خود از بحران، به اتخاذ رویکردهای بدوی محصورسازی بازمی‌گردند.»

اپیدمی ویروس کرونا فقط نشان از محدود شدن جهانی شدن بازار نیست، بلکه حتی حاکی از محدود شدن پوپولیسم مرگبار ملی است که اصرار بر استیلای کامل دولت دارد. این پایانی است بر «آمریکا (یا هر کشور

^۱ Will Hutton

دیگری) اول است»^۱. زیرا آمریکا تنها با هماهنگی و همکاری جهانی نجات می‌یابد. در پی آرمان شهر و شکل‌گیری همبستگی ایده‌آل بین انسان‌ها نیستیم. در مقابل، بحران کنونی آشکارا نشان می‌دهد که چگونه همبستگی و همکاری جهانی به نفع بقای هر یک از ماست و چگونه به لحاظ عقلانی این تنها کار خودستایانه است. این فقط مختص کروناویروس نیست؛ خود چین ماه‌ها پیش دچار آنفولانزای خونی شدید شد و اکنون پیش بینی می‌شود که با تهاجم ملخ‌ها تهدید شود. به‌علاوه، همانطور که اوون جونز^۲ گفته، بیشتر از کروناویروس، بحران آب و هوا افراد را در سراسر جهان به کام مرگ می‌کشاند، اما هیچ وحشتی در مورد این وجود ندارد...

از منظر زیست‌گرایی کلبی‌مسلک، فرد وسوسه می‌شود که کرونا ویروس را شیوعی مفید ببیند که به بشریت امکان می‌دهد همچون بیرون کشیدن علف‌های هرز و پوسیده، از شر افراد کهنسال، ضعیف و بیمار خلاص شود و از این طریق به سلامت جهانی کمک می‌کند. رویکرد گسترده کمونیستی که من از آن دفاع می‌کنم، تنها راه فراروی ماست تا واقعاً این موضع زیست‌گرایانه اولیه را کنار بگذاریم. علائم محدود کردن همبستگی بی‌قید و شرط در بحث‌های کنونی قابل تشخیص است، همانطور که در یادداشت زیر درباره نقش «سه حکیم» می‌خوانیم که اگر روند اپیدمی در انگلیس فاجعه‌بارتر شود «پزشکان ارشد هشدار داده‌اند که هنگام همه‌گیری ویروس کرونا، اگر بخش‌های مراقبت‌های ویژه برای مقابله با کروناویروس دچار مشکل شوند، می‌توان از خدمت‌رسانی به بیماران NHS (سرویس سلامت همگانی انگلستان) خودداری کرد. طبق پروتکل معروف به «سه حکیم»، در صورتی که بیمارستان‌ها با بیماران زیادی روبرو شوند، سه مشاور ارشد در هر بیمارستان مجبور خواهند شد درباره جیره‌بندی در خصوص تجهیزات چون ونتیلاتور^۳ و تخت‌خواب تصمیم بگیرند.» «سه حکیم» به چه معیارهایی اتکا می‌کنند؟ قربانی کردن ضعفاء و پیران؟ آیا این وضعیت فضا را برای فساد بی‌حد و حصر باز نمی‌کند؟ آیا رویه‌های این‌چنینی نشان نمی‌دهد که ما آماده هستیم وحشیانه‌ترین منطق بقای اصلح را تصویب کنیم؟ بنابراین، دوباره انتخاب نهایی یا این است یا نوعی کمونیسم بازسازی‌شده. اما اوضاع بسیار بدتر از این است. به نظرم آزاردهنده‌تر این است که وقتی رسانه‌ها تعطیلی یا لغوی را اعلام می‌کنند، محدودیت زمانی ثابتی را به عنوان یک قاعده اضافه می‌کنند: «مدارس تا ۴ آوریل بسته خواهند بود». انتظار این است که پس از گذراندن اوج بیماری که سریع باید برسد، اوضاع به حالت عادی برگردد. من از قبل مطلع شده بودم که یک سمپوزیوم دانشگاهی به تازگی به ماه سپتامبر موکول شده... نتیجه این است که حتی اگر زندگی روزمره سرانجام به حالت عادی برگردد، به همان حالت پیش از شروع شیوع نخواهد بود. زندگی مثل سابق نخواهد بود. باید یاد بگیریم که در وضعیتی بسیار شکننده‌تر زندگی کنیم با تهدیدهایی که درست بیخ گوشمان هستند.

به همین دلیل، می‌توان انتظار داشت که اپیدمی‌های ویروسی روی ابتدایی‌ترین تعامل‌های ما با دیگران و اشیاء اطرافمان، از جمله بدن خودمان، تأثیر بگذارد. از تماس با چیزهایی که ممکن است (به شکل نامرئی)

^۱ شعار معروف America is first که در میان ترامپ و جنبش «راست‌گرایان بدیل» بسیار هوادار دارد.

^۲ Owen Jones

^۳ دستگاه تنفس مصنوعی

«کشیف» باشند، اجتناب کنید. به دستگیره‌ها دست نزنید. روی توالت‌های عمومی یا روی نیمکت‌ها در اماکن عمومی ننشینید. دیگران را در آغوش نگیرید و با آنها دست ندهید... و حتی مراقب نحوه کنترل بدن خود و اعضای آن باشید: به بینی و چشمان خود دست نزنید و به طور خلاصه با آنها بازی نکنید. بنابراین فقط دولت و سازمان‌ها ما را کنترل خواهند کرد؛ باید یاد بگیریم که خودمان را کنترل و منضبط کنیم! شاید، تنها دنیای مجازی امن باشد و رفت‌وآمد آزادانه مختص به جزایر متعلق به ثروتمندان باشد.

اما حتی در اینجا، یعنی در سطح دنیای مجازی و اینترنت، باید به خود یادآوری کنیم که در دهه‌های اخیر اصطلاحات "ویروس" و "ویروسی" بیشتر برای تعیین ویروس‌های دیجیتالی به کار می‌رفتند؛ ویروس‌هایی که فضای وب را آلوده می‌کردند و حداقل تا زمانی که از قدرت مخرب آنها (مثلاً از بین بردن اطلاعات یا حافظه رایانه) پرده برداشته نشده بود از آن آگاه نبودیم. آنچه اکنون شاهدیم، بازگشت گسترده این اصطلاح به معنای واقعی کلمه است. آلودگی‌های ویروسی در هر دو جنبه واقعی و مجازی دست در دست هم فعالیت می‌کنند.

بنابراین، ما باید کل موضع خود را نسبت به زندگی، نسبت به وجود خود به عنوان موجودی زنده در میان صور مختلف حیات، تغییر دهیم. به عبارت دیگر، اگر «فلسفه» را نامی برای جهت‌گیری اصلی‌مان در زندگی بدانیم، باید یک انقلاب فلسفی واقعی را تجربه کنیم. احتمالاً می‌توانیم از الیزابت کوبلر راس^۱ در خصوص واکنش‌های خود نسبت به اپیدمی ویروس کرونا درس بیاموزیم؛ وی در کتاب «در باب مرگ و مردن»^۲، طرح پنج مرحله‌ای معروفی را ارائه کرده است که نشان می‌دهد وقتی می‌فهمیم دچار یک بیماری علاج‌ناپذیر شده‌ایم چگونه در مقابل آن واکنش نشان می‌دهیم: انکار (فرد خیلی راحت از پذیرش این واقعیت خودداری می‌کند: «ممکن نیست که این اتفاق برای من رخ داده باشد.»)؛ خشم (وقتی دیگر نتوانیم آن را انکار کنیم بروز پیدا می‌کند: «چگونه ممکن است که این اتفاق برای من افتاده باشد؟»؛ چانه زنی (به امید اینکه به نوعی بتوانیم آن را به تعویق بیندازیم یا کوچک جلوه دهیم: «فقط اجازه دهید فارغ التحصیلی فرزندانم را ببینم.») افسردگی (تخریب ساختار لیبیدویی: «خواهم مرد پس چرا برای چیزی تلاش کنم؟»؛ پذیرش («منی توانم با آن مبارزه کنم، خودم را به خوبی برای آن آماده می‌کنم.»). بعدتر، کوبلر راس، این مراحل را برای هر نوع فاجعه رقت‌باری (مثل بیکاری، مرگ یک عزیز، طلاق، اعتیاد به مواد مخدر) به کار می‌برد. وی تأکید می‌کند که لزومی ندارد این مراحل به همین ترتیب یکی پس از دیگری ظاهر شوند. همچنین لزومی ندارد که همه، هر پنج مرحله را تجربه کنند.

هرگاه یک جامعه با شکستی آسیب‌زا روبرو می‌شود، می‌توان وقوع این پنج مرحله را درک کرد. ببینید تهدید فاجعه زیست محیطی را در نظر بگیریم. نخست، تمایل داریم که آن را انکار کنیم (این تنها پارانویا است. آنچه اتفاق افتاده چیزی جز نوسانات معمول در الگوهای آب و هوایی نیست). سپس خشم می‌گیریم (علیه شرکت‌های بزرگی که محیط را آلوده می‌کنند و دولت‌هایی که خطر را نادیده می‌گیرند). به دنبال آن چانه‌زنی می‌آید (اگر زباله‌های خود را بازیافت کنیم می‌توانیم زمان بخریم به‌علاوه اینکه منافع خوبی هم در این میان

^۱ Elisabeth Kübler Ross

^۲ On Death and Dying

وجود دارد: می‌توانیم در گرینلند سبزیجات پرورش دهیم؛ کشتی‌ها می‌توانند از مسیر شمالی بسیار سریع‌تر کالاها را از چین به ایالات متحده منتقل کنند؛ به دلیل ذوب شدن یخ‌ها در شمال سیبری، زمین‌های حاصل‌خیز جدید در دسترس قرار می‌گیرند... افسردگی (خیلی دیر شده، محکوم به فنا هستیم...) و سرانجام پذیرش: ما با یک تهدید جدی روبرو هستیم و باید کل روش زندگی خود را تغییر دهیم!

همین امر درباره افزایش تهدید کنترل دیجیتال بر زندگی ما برقرار است. نخست تمایل داریم که آن را انکار کنیم (اغراقی بیش نیست، یک پارانوئای چپ‌گراست، هیچ‌کس نمی‌تواند فعالیت روزانه ما را کنترل کند...)، سپس عصبانی می‌شویم (نسبت به شرکت‌های بزرگ و آژانس‌های مخفی دولتی که ما را بهتر از خودمان می‌شناسند و از این معرفت برای کنترل و دستکاری ما استفاده می‌کنند)، به دنبال آن چانه‌زنی محقق می‌شود (مقامات حق دارند که دنبال تروریست‌ها باشند، اما نه به شکلی که حریم شخصی ما را نقض کنند...)، افسردگی (خیلی دیر شده، حریم شخصی ما دارد نقض می‌شود، زمان آزادی‌های شخصی به پایان رسیده است) و سرانجام پذیرش: کنترل دیجیتال تهدیدی برای آزادی ماست. ما باید مردم را از همه ابعاد آن آگاه سازیم و با آن مبارزه کنیم!

حتی در حوزه سیاست، همین سخن در مورد کسانی صادق است که از ریاست جمهوری ترامپ آسیب دیده‌اند. ابتدا، انکار وجود داشت (نگران نباشید، ترامپ فقط ژست می‌گیرد؛ اگر قدرت را به دست آورد، هیچ چیز واقعاً تغییر نخواهد کرد)، به دنبال آن عصبانیت (نسبت به نیروهای اهریمنی که به وی در جهت تصاحب قدرت کمک کردند؛ نسبت به پوپولیست‌هایی که از او حمایت می‌کنند و تهدیدی برای اخلاق به شمار می‌روند...)، چانه زنی (همه چیز هنوز از دست نرفته است، می‌توان ترامپ را مهار کرد، بیا بید برخی از زیاده‌خواهی‌های او را تحمل کنیم...)، افسردگی (ما در مسیر فاشیسم هستیم، دموکراسی در ایالات متحده از بین رفته است)، و پذیرش: یک رژیم سیاسی جدید در ایالات متحده پدید آمده است؛ روزهای خوب دموکراسی آمریکایی به پایان رسیده است؛ بیا بید خودمان را با این خطر روبرو کنیم و با آرامش برنامه‌ریزی کنیم که چگونه می‌توانیم بر پوپولیسم ترامپ غلبه کنیم ...

در قرون وسطا، وقتی مردم یک شهر با بیماری طاعون مواجه می‌شدند به همین شکل واکنش نشان می‌دادند: ابتدا انکار، سپس عصبانیت (نسبت به زندگی گناهکارانه‌ای که برای آن مجازات می‌شدند حتی نسبت به خدای ظالمی که این بیماری را مجاز کرده است)؛ چانه‌زنی (اوضاع خیلی بد نیست، باید از کسانی که بیمار هستند دوری کرد)؛ سپس افسردگی (زندگی به پایان رسیده است...)؛ پس از آن، با کمال تعجب، مجالس عیش (از آنجا که زندگی به آخر خط رسیده است، باید از همه لذت‌ها مثل میگساری، رابطه جنسی و ... استفاده کرد)؛ و سرانجام پذیرش: هنوز که زنده‌ایم؛ بیا بید تا جای ممکن زندگی عادی خودمان را ادامه دهیم...

و آیا ما همین برخورد را با اپیدمی ویروس کورونا نمی‌کنیم که در اواخر سال ۲۰۱۹ خودش را نشان داد؟ اول انکار (هیچ چیز مهمی در جریان نیست. تنها برخی از افراد غیرمسئول در حال گسترش وحشت هستند)؛ سپس، عصبانیت (معمولاً به صورت نژادپرستانه یا ضد دولتی: چینی‌های کثیف مقصر هستند. دولت ما کارآمد نیست...)؛ سپس چانه‌زنی (خب، قربانیانی وجود دارند اما از سارس خطر کمتری است و می‌توانیم خسارت آن را کاهش دهیم...)؛ اگر این کار به سرانجام نرسد، افسردگی به وجود می‌آید (خودت را گول نزن، همه محکوم

به فنا هستیم). اما پذیرش در اینجا چگونه خواهد بود؟ واقعیتی عجیب در اینجا وجود دارد که اپیدمی با آخرین اعتراضات اجتماعی (در فرانسه، هنگ کنگ و...) خصوصیتی مشترک دارد: آن‌ها منفجر نمی‌شوند تا سپس از صحنه حذف شوند بلکه می‌مانند و ایستادگی می‌کنند و ترس و آسیب‌پذیری دائمی را به زندگی ما وارد می‌کنند. اما این پذیرش می‌تواند دو سمت و سو داشته باشد. این تنها می‌تواند به معنای از نو عادی شدن بیماری باشد: خب، انسان‌ها سرانجام می‌میرند، اما زندگی همچنان باقی است، حتی ممکن است پای عوارض جانبی خوبی نیز به میان آید ... یا پذیرش می‌تواند (و باید) ما را وادار کند تا بدون هراس و توهم بسیج شویم و بر اساس یک همبستگی جمعی عمل کنیم.

باید بپذیریم و خودمان را با آن تطبیق دهیم که یک زیر لایه‌ای از حیات ویروسها وجود دارد، حیاتی پیشاجنسی، نامیرا و به نحو احمقانه تکراری که همیشه بوده و همچون شبی در تاریکی همواره با ما خواهد بود. سایه تهدیدش بر سر بقای ماست و همان موقع که کمترین انتظار را داریم همه جا را فرا می‌گیرد. حتی در یک سطح عمومی‌تر، همه‌گیری‌های ویروسی به ما آن حادثه پایانی و بی‌معنا بودن زندگی را گوشزد می‌کنند؛ مهم نیست که ما انسانها، تا چه حد عمارت‌های معنوی باشکوه ایجاد کرده‌ایم، یک احتمال طبیعی احمقانه‌ای همچون ویروس یا سیارک می‌تواند به همه چیز پایان دهد ... قابل ذکر است که طبق زیست بوم شناسی، ما انسانها نیز ممکن است ناآگاهانه به این هدف کمک کنیم.

برای روشن‌تر شدن این نکته، اجازه دهید بی‌آزم، تعریفی عام را بیان کنم. ویروس‌ها «یکی از عوامل بیماری‌های عفونی مختلف که معمولاً بسیار ریزند، از اسید نوکلئیک، خواه RNA یا DNA، تشکیل شده و درون یک پروتئین قرار دارند. آن‌ها حیوانات، گیاهان و باکتری‌ها را آلوده کرده و تنها در سلول‌های زنده تولید مثل می‌کنند. ویروس‌ها را واحد شیمیایی غیرزنده یا بعضاً موجود زنده می‌دانند.» این نوسان بین زندگی و مرگ بسیار مهم است. ویروس‌ها به همین معنای متعارف زنده یا مرده نیستند. آن‌ها مردگان زنده هستند. ویروس به دلیل تلاش برای تولید مثل زنده است، اما این یک نوع حیاتی در سطح صفر است؛ کاریکاتوری زیستی نه سائق به مرگ و نه سائق به حیات که در احمقانه‌ترین سطح تکرار و تکثیر قرار دارد. با این حال، ویروس‌ها صورت اولیه حیات نیستند که صور پیچیده‌تر از آنها به وجود آیند. آن‌ها فقط انگل هستند؛ خود را از طریق آلوده کردن موجودات زنده پیچیده‌تر تکثیر می‌کنند (وقتی ویروسی ما انسانها را آلوده می‌کند، ما همچون دستگاه کپی برای آن عمل می‌کنیم). در این هم‌رویدادگی ابتدایی و انگلی مخالفان^۱ است که رمز و راز ویروس‌ها نشان داده می‌شود. ویروس‌ها همانی هستند که شلینگ "der nie aufhebbare rest"، می‌خواند یعنی پس‌مانده پایین‌ترین شکل زندگی که به عنوان محصول کژکاری سازوکارهای بالاتر تکثیر [تولید مثل]، ظهور می‌کنند و همچنان به تعقیب (آلوده کردن) آن‌ها ادامه می‌دهند. پس‌مانده‌ای که هرگز نمی‌تواند به عنوان پویه یا لحظه‌ی^۲ تابع سطح بالاتر حیات، در سطح بالاتر ادغام شود.

^۱ Opposites. اشاره‌ای است به اصطلاحات هگلی تز و آنتی‌تز.

^۲ Moment: پویه یا دم یا لحظه، مفهومی هگلی است؛ روح یا آگاهی در فرایند تکاملش، پویه‌ها یا دم‌های گوناگونی دارد که هر یک از این پویه‌ها در مراحل بعدی ارتفاع می‌یابد (هم رفع و طرد می‌شود و هم حفظ و ادغام می‌شود) (م.).

در اینجا با چیزی روبرو می‌شویم که هگل در مقام این‌همانی بالاترین و پایین‌ترین سطح، آن را «حکم نظرورزانه» می‌نامد. مشهورترین مثال هگل عبارت است از «روح یک استخوان است» که از تحلیل مجموعه‌شناسی وی در کتاب پدید/رشناسی روح به دست می‌آید و مثال ما باید این باشد که «روح یک ویروس است». آیا روح انسان نیز نوعی ویروس نیست که انگل حیوان انسانی است و از آن برای تولید مثل خود بهره می‌برد و گاهی اوقات آن را تهدید به نابودی می‌کند؟ تا آنجا که زبان رسانه روح است، نباید فراموش کنیم که در پایین‌ترین سطح، زبان نیز گاهی مکانیکی است یعنی تابع قواعدی است که ما باید بیاموزیم و دنبال کنیم. طبق ادعای ریچارد داوکینز^۱ میم‌ها^۲ «ویروس ذهن» هستند، هویتی انگلی که ذهن انسان را «مستعمره می‌کنند»، از آن به عنوان ابزاری برای تکثیر خود استفاده می‌کنند. این ایده‌ای است که مبدع آن کسی نبود جز لئو تولستوی. تولستوی را معمولاً نویسنده‌ای می‌دانند که نسبت به داستایوفسکی جذابیت کمتری دارد؛ واقع‌گرایی که به طرز ناامیدکننده‌ای از مد افتاده است و اساساً در مدرنیته جایگاهی ندارد. برخلاف اضطراب وجودی داستایوفسکی که چنین نیست. با این حال، شاید زمان آن رسیده است که نظریه عام و منحصر به فرد تولستوی در مورد هنر و بشریت، از او اعاده حیثیت کند که در آن پژواک ایده داوکینز درخصوص میم‌ها را مشاهده می‌کنیم. «شخص عبارت است از انسان‌گونه‌ای با مغز آلوده که میزبان میلیون‌ها نماد فرهنگی است و اصلی‌ترین عامل این‌ها، سیستم‌های همزیستا^۳ معروف به زبان هستند.» [۲] دسته اصلی انسان‌شناسی تولستوی ابتلا/عفونت^۴ است. سوژه انسانی یک رسانه تهی و منفعل است که تحت تأثیر عناصر فرهنگی گران‌بار از تأثرات^۵، آلوده می‌شود و مانند باسیل‌های^۶ مسری از فردی به فرد دیگر سرایت می‌کند. تولستوی مخالف آن نیست که چنین ابتلاهای متأثرکننده‌ای، به خودآیینی روحی راستین گسترش یابند. او دیدی قهرمانانه از آموزش خود ارائه نمی‌کند، خودی که با رهایی از باسیل‌های عفونی، به سوژه اخلاقی خودآیین و بالغ بدل شود. تنها کشمکش، کشمکش بین ابتلاهای خوب و بد است. مسیحیت یک ابتلا و البته برای تولستوی ابتلایی خوب است.

شاید، نگران‌کننده‌ترین چیزی که می‌توانیم از بیماری همه‌گیر ویروسی یاد بگیریم آن است که وقتی طبیعت با ویروس به ما حمله می‌کند به نوعی پیام خودش را به ما انتقال می‌دهد. پیام این است که آنچه با من کردی، حال من با تو می‌کنم.

^۱ Richard Dawkins

^۲ Meme: اصطلاحی که داوکینز وضع کرد و تقریباً می‌توان آن را ژن فرهنگی دانست، یعنی واحدهای پایه فرهنگی؛ میم، ایده، رفتار یا روشی است که از طریق فرهنگ از فردی به فرد دیگر منتشر می‌شود - اغلب با هدف انتقال یک پدیده مشخص، موضوع یا معنایی که توسط آن بازنمایی می‌شود. یک میم به عنوان واحدی عمل می‌کند برای انتقال ایده‌های فرهنگی، نمادها، یا رسم‌هایی که قابل انتقال هستند از ذهنی به ذهن دیگر؛ میم از طریق نوشتار، سخنرانی، ژست‌ها، مناسک یا سایر پدیده‌های تقلیدپذیر انتقال پیدا می‌کند (برگرفته از ویکی‌پدیا) (م.).

^۳ symbiont

^۴ infection

^۵ affect-laden cultural elements

^۶ باکتری‌هایی که به شکل میله هستند.

[1] Benjamin Bratton, personal communication.

[2] Daniel Dennett, Freedom Evolves, London: penguin Books , 2004, p. 173.

کنترل و تنبیه؟ بله لطفا!

حوزه فضای مجازی به اندازه انقلاب اسلامی اهمیت دارد. این فضا مثل یک رودخانه پر از آب و خروشان است که می آید و دائماً هم بر آب آن افزوده و خروشان تر می شود. اگر ما بر این رودخانه تدبیر کنیم و برنامه داشته باشیم، زه کشی کنیم و هدایت کنیم، این رودخانه را تا به سد بریزد، می شود فرصت. اگر رهایش کنیم و برنامه ای برای آن نداشته باشیم می شود یک تهدید.

محمد
۱۳۹۱/۷/۲

